

حق تشریح

عبدالله امیدی فرد *

چکیده

دین مقدس اسلام، خداوند را قانون‌گذار حقیقی می‌داند. اندیشه ورزان مسلمان درباره برخورداری پیامبر اکرم (ص) از حق تشریح، اختلاف نظر دارند. دلایل معتقدان حق تشریح برای پیامبر و ائمه (ع)، قول به نقصان دین و تأیید نظریه بسط شریعت و تعداد مصادر تشریح و... را در پی دارد. این مقاله، دلایل این دیدگاه را بررسی می‌کند و نظریه حق تشریح برای غیر خدا را نامعتبر می‌شمرد.

کلید واژه‌ها: شرع، مشارع، تفویض، فرض النبوی، تشریح

* استادیار دانشگاه قم

مقدمه

خداوند شارع حقیقی و قانون‌گذار واقعی در ادیان توحیدی از جمله دین اسلام و به خصوص از نگاه فقه شیعه است؛ زیرا خالق انسان و جهان هستی به شمار می‌رود و به مصالح و مفاسد بندگان آگاه است .

نیاز به قانون در اداره جوامع و زندگی فردی بشر بدیهی می‌نماید، اما قوانین از کجا سرچشمه می‌گیرند و چه کسی می‌تواند قانون وضع کند؟ ذات خداوند از منظر ادیان توحیدی به ویژه دین مقدس اسلام، از منابع تشریح و جعل قوانین، است و در حقیقت، شارع حقیقی کسی جز خداوند نیست. جمعی معتقدند حق تشریح تنها از آن خداوند است و هیچ فردی حتی پیامبر اسلام از این حق برخوردار نیست. برخی دیگر، چنین می‌پندارند که بر اساس روایات و دلایل دیگر حق تشریح به پیامبر نیز تفویض شده و پیامبر نیز این حق را به ائمه اطهار اعطا کرده است. تبیین این بحث می‌تواند پرسش‌های ذیل را پاسخ گوید:

آیا خداوند به پیامبرگرمی اسلام (ص) حق تشریح و جعل احکام شرعی را تفویض نموده است؟ اگر جواب مثبت است تا چه اندازه و در چه محدوده‌ای؟ آیا پیامبر به نحو مستقل دارای این حق است؟

بر فرض قبول، آیا پیامبر (ص) هم این حق را به ائمه اطهار علیهم السلام داده است؟ ائمه اطهار علیهم السلام تا چه مقدار و در کدام محدوده، حق تشریح دارند؟ آیا آنان نیز هم چون پیامبر حق قانون‌گذاری احکام کلی و دائمی را دارند؟

بر فرض عدم قبول حق تشریح، آیا در موارد خاص حق قانون‌گذاری برای رسول اکرم (ص) و ائمه از طرف خدا تحت عنوان احکام ولایی و حکومتی وجود دارد؟ آیا رسول خدا (ص) و ائمه (ع) در امور اجرایی و برقراری نظم در جامعه، حق قانون‌گذاری دارند؟

آیا می‌توان گفت: بر فرض عدم تفویض حق تشریح برای ائمه علیهم السلام، امام

زمان (ع) با توجه به موقعیت ویژه‌اش از این حق برخوردار است؟

آیا در عصر غیبت، فقها حق قانون‌گذاری و تشریح دارند؟

در پاسخ به پرسش‌های فوق، به گونه اجمالی می‌توان گفت:

همه فقها و متکلمان و دانش‌مندان شیعه اتفاق نظر دارند که پیامبر و ائمه هرگز به گونه مستقل و در عرض خداوند حق قانون‌گذاری نداشته‌اند. هم‌چنان‌که بی‌گمان آن‌چه فقها در عصر غیبت بیان می‌دارند خواه بیان فتوا برای مقلدان خویش و خواه حکم حکومتی و اداره جامعه به دست ولی فقیه، هرگز در قالب تشریح نمی‌گنجد؛ زیرا چنان‌که خواهد آمد، بیان فتوا و صدور حکم حکومتی هرگز ویژگی‌های تشریح را ندارند.

اخبار و احادیث نشان می‌دهند که در چگونگی حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) با حکومت چند ساله پیامبر و امیرالمؤمنین تفاوتی نیست، جز در گستره آن که حکومت پیامبر و امیرالمؤمنین از نظر وسعت جغرافیایی به مراتب کمتر از محدوده حکومت جهانی حضرت مهدی بوده است.

مطلب مسلم این که پیامبر و امیرالمؤمنین در محدوده حکومت، فرمان‌های مقطعی صادر کرده‌اند که این هم در محدوده تشریح مورد بحث نمی‌گنجد.

از پرسش‌های فوق تنها دو پرسش مهم می‌ماند که پاسخ دقیق می‌طلبد:

آیا پیامبر حق تشریح دارد؟

آیا این حق به ائمه اطهار علیهم السلام نیز اعطا شده است؟

قبل از ورود به بحث نخست به تبیین واژگان می‌پردازیم:

«شرع» در لغت به معنای اظهار، بیان، گشودن و شناساندن طریق آمده است

(طریحی: ۱۴۰۸، ذیل واژه شرع) و شرع، شریعت و شرعه سنت‌هایی است که خداوند در

قالب دین قرار داده و بدان دستور داده است، از قبیل صوم و اعمال خیر (ابن منظور: ذیل

واژه شرع) و بنابر مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تشریح وضع قانون و قانون‌گذاری را

گویند. تشریحات یعنی قانون‌ادیان و شرع عبارت از قواعد و مقررات رسیده از طریق

وحی به انبیاست که مسائل اعتقادی، اخلاقی و حقوقی (یعنی عادات در برابر عبادات) را دربرمی گیرند. این معنا اخص از شرع است، ولی در معنای اعم، آنچه را از شرع به معنای اخص استنباط شود نیز شامل است. عالم به شرع را در اصول عقاید، متکلم و در فروع دین، فقیه گویند. شرع در مقابل عرف و عقل نیز استعمال شده است.

«شارع» یعنی قانون‌گذار، واضح قانون به معنای اعم و در ادیان الهی، شارع حقیقی خداوند متعال است.

واژه دین را این گونه معنا کرده‌اند: شماری از اصول عقاید و مقررات حقوقی و اخلاقی که با وحی و به وسیله فرستاده خداوند آمده است. (جعفری: ۱۳۷۸، ۱۹۷۱/۳)

برخی آنچه را خدای متعال برای بندگانش از احکام شرع، دین و ملت تشریح کرده، در بیان معنای شرع و شریعت به کار می‌برند.

آنچه گذشت، معانی شرع و شارع و تشریح در لغت بود. آیا این واژگان در اصطلاح فقه و کلام و دیگر علوم اسلامی به معنای خاص به کار رفته است؟ آیا می‌توان برای این الفاظ حقیقت شرعی را می‌توان پذیرفت؟ اگر حقیقت شرعی را نپذیریم، آیا می‌توان گفت حقیقت متشرعه هستند؟ هیچ نشانه‌ای از حقیقت شرعی بودن این واژگان نمی‌توان جست. حقیقت متشرعه بودن این واژگان احتمال می‌رود. اما از آنجا که بین معانی لغوی آنها با معانی اصطلاحی نزد متشرعه تفاوت جدی و تأثیرگذار وجود ندارد، می‌توان گفت که این واژگان نزد متشرعه به همان معانی لغوی خود به کار می‌رود. گفتنی است که ما در این مقاله واژه «تشریح» را به معنای جعل احکام و قوانین به کار برده که دارای ویژگی‌های ذیل است:

۱. جنبه الهی و شرعی دارد و انجام آن ثواب و ترک آن عقاب الهی را در پی دارد؛
۲. برای تمامی انسان‌ها در نظر گرفته شده است، یعنی همه مکلفان را شامل

می‌شود؛

۳. در تمامی زمان‌ها (تا قیام قیامت) لازم الاجرا و معتبر است.

بدیهی است با اثبات این مطلب که حق تشریح در انحصار خداوند است، می‌توان

نتیجه گرفت که دین مجموعه‌ای منسجم و مطلق است و زمان و مکان در آن تأثیر نخواهد گذاشت و تلاش پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام و فقها تنها برای تبیین این «کل» بوده است.

اما اگر بپذیریم که حق تشریح به پیامبر و ائمه هم واگذار شده، بدیهی است با توجه به عصر غیبت و انتظار ظهور، هنوز هم انتظار جعل قوانین جدید به عنوان دین امری محتمل و منطقی خواهد بود. حتی تا آنجا می‌توان پیش رفت که بگوییم با نظریه تفویض، پیامبر و ائمه می‌توانند برخی احکام موجود را نفی کنند و احکام جدیدی را جای‌گزین نمایند و از سویی چون به عقیده برخی، فقها در عصر غیبت از تمامی مزایای پیامبر و ائمه برخوردارند، چه بسا این حق تشریح برای آنان نیز پذیرفتنی باشد. پیامد چنین نظریه‌ای در تعارض با کامل بودن دین و پذیرفتن نظریه بسط شریعت خواهد بود.

انحصار تشریح به خداوند

مراد از شارع، در کاربردهای علمی به ویژه در کتب فقهی، اصولی و کلامی یعنی خداوند، از آن جهت که مشرع است و تنها وی شارع حقیقی به شمار می‌رود. در اثبات این مدعا به دلایل ذیل می‌توان اشاره کرد:

الف) استدلال به آیات

در اثبات مطلب فوق به آیاتی از قرآن مجید استناد شده که در ذیل

برخی از آنها را برمی‌شمریم:

۱. « قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَتَّقُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ »؛ (۵۷/۶)

بگو! من بر دلیل روشنی [مانند قرآن] از سوی پروردگارم هستم و حال آن‌که شما آن را تکذیب کردید. عذابی که به آن شتاب دارید در اختیار

من نیست؛ فرمان و حکم فقط به دست خداست، همواره حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران و جداکنندگان [حق از باطل] است.

۲. « مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ »؛ (۴۰/۱۲)

شما به جای خدا جز [بت‌هایی] با نام‌هایی بی اثر و بی معنا که خود و پدرانتان آنها را نام‌گذاری کرده‌اید نمی‌پرستید. خدا [که صاحب اختیار همه هستی است] هیچ دلیلی بر [حقانیت آنها برای پرستش] نازل نکرده است. حکم فقط ویژه خداست. او فرمان داده که جز او را نپرستید. دین درست و راست و آیین پابرجا و حق همین است، ولی بیشتر مردم [حقایق را] نمی‌دانند.

۳. « وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ »؛ (۴۰/۱۲)

و گفت: ای پسرانم! [در این سفر] از یک در وارد نشوید بلکه از درهای متعدد وارد شوید و البته من [با این تدبیر] نمی‌توانم هیچ حادثه‌ای را که از سوی خدا برای شما رقم خورده، از شما برطرف کنم. حکم فقط ویژه خداست. [تنها] بر او توکل کرده‌ام و [همه] توکل‌کنندگان باید به خدا توکل کنند.

۴. « هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عَقْبًا »؛ (۴۴/۱۸)

آنجا ولایت و حکم فرمائی خاص خداست که به حق فرمان دهد و بهترین اجر ثواب و عاقبت نیکو او عطا کند.

از مضمون این آیات چنین به دست می‌آید که ولایت و سرپرستی و اختیارداری

خاص خداوند است و لزوماً جعل احکام و فرمان‌ها نیز در قدرت اوست.

۵. «ثم ردوا الى الله مولاهم الحق ألا له الحكم و هو أسرع الحاسبين»؛

(۶۲/۶)

سپس به سوی خدای بازگردانده می‌شوند آگاه باشید که حکم (خلق) با خداست و او زودتر از هر محاسبی به حساب خلق رسیدگی تواند کرد. از مفاد این آیه نیز می‌توان به دست آورد که فرمان‌روایی در این جهان و جهان آخرت از آن خداوند است و هموست که با جعل قوانین و بازخواست از انسان‌ها حق دادرسی آنان را دارد.

۶. «وهو الله لا اله الا هو له الحمد في الاولى و الاخرة و له الحكم و إليه

ترجعون»؛ (۷۰/۲۸)

خدایی جز او نیست. ستایش در اول و آخر عالم برای اوست و فرمان‌روایی برای اوست و به سوی او بازمی‌گردید.

این آیه چهار صفت ربوبی را ذکر می‌کند که خالقیت و مختار بودن خدا را انعکاس می‌دهد و دیگر این که تمام نعمت‌ها چه در این جهان و چه در آن جهان همه از ناحیه اوست که لازمه خالقیت مطلق او به شمار می‌آید. در انتها با بیان این که حاکمیت نیز از آن اوست، به این مطلب دلالت می‌کند که وقتی او خالق و مختار باشد، حاکمیت تکوین و تشریح نیز در اختیار او خواهد بود.

علامه طباطبایی در ذیل این آیات می‌نویسد: نظریه توحید که قرآن کریم معارف خود را بر اساس آن بنا نهاده، حقیقت تأثیر را در عالم وجود، تنها برای خدای تعالی اثبات می‌کند، و انتساب موجودات را به خدای سبحان به گونه‌های مختلف بیان می‌نماید: در معنای استقلالی، آنرا به خدای سبحان نسبت می‌دهد و در معنای دیگر و غیر استقلالی و تبعی آنرا به غیر او منسوب می‌شمرد. برای نمونه، مسئله خلقت را به معنای اول به خداوند نسبت می‌دهد و در عین حال در موارد مختلفی آنرا به معنای

دوم به چیزهای دیگر هم نسبت می‌دهد. هم‌چنین از طرفی علم، قدرت، حیات، مشیت، رزق و زیبایی را به خداوند منسوب می‌داند و از طرفی همین‌ها را به غیر خدا نیز منسوب می‌سازد. معنای استقلالی حکم هم که یکی از صفات است، از نظر این‌که خود نوعی از تاثیر به شمار می‌رود، تنها از آن خداوند است، چه در حقایق تکوینی و چه در شرایع و احکام وضعی و اعتباری. قرآن کریم هم در بسیاری از آیات، این معنا را تأیید نموده که از آن جمله آیات زیر است: «ان الحكم إله الله»، «الا له الحكم»، «له الحمد في الاولى و الاخرة و له الحكم»، «و الله يحكم لا معقب لحكمه».

بی‌گمان اگر غیر خداوند کسی دارای حکم بود، می‌توانست حکم خدا را با حکم خود دنبال کند و با خواست او معارضه نماید: «فالحكم لله العلی‌ الکبیر» و هم‌چنین است آیات دیگری که به طور عموم یا به طور خصوص، بر اختصاص حکم تکوینی به خدای تعالی دلالت دارند.

از جمله آیاتی که بر اختصاص حکم تشریعی به خدای تعالی دلالت دارند، این آیه است: «ان الحكم الا لله امر آتآ تعبدوا إنا إياه ذلك الدين القيم». با این‌که این آیه و ظاهر آیات قبلی بر اختصاص حکم به خدای سبحان دلالت دارند و کسی با او شریک نیست، در پاره‌ای از موارد حکم و مخصوصاً حکم تشریعی را به غیر خداوند هم نسبت داده است، از جمله: «یحکم به ذوا عدل منکم» و «یا داود إنا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» و درباره رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) می‌فرماید: «و ان احکم بینهم بما انزل الله فاحکم بینهم بما انزل الله یحکم بها النبیون» و هم‌چنین آیات دیگری که اگر ضمیمه آیات دسته اول شوند، این نتیجه را می‌دهد که حکم به حق به طور استقلال و اولاً و بالذات، تنها از آن خدای سبحان است و غیر او کسی مستقل در آن نیست و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد، خدای سبحان بر او ارزانی دارد، و او در مرتبه دوم است و از همین جهت خدای تعالی خود را «احکم الحاکمین» و «خیر الحاکمین» نامیده و فرموده: «الیس الله باحکم الحاکمین» و نیز

فرموده: «و هو خیر الحاکمین». آری، لازمه اصالت و استقلال و اولویت همین است.

ب) استدلال به روایات

در بسیاری از روایات از آزادی و برخورداری از حقوق مساوی انسان‌ها و آفریده‌ها در مقابل یک‌دیگر سخن رفته است. برای مثال، در روایت صحیحی از امام علی (ع) آمده است:

«الناس کلهم احرار»؛ (کلینی: ۱۳۸۸، ۱۹۵/۲، ح ۵)

تمام انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند.

و در نامه علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) آمده است:

«ولا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا»؛

بنده دیگری مباش؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است. (صبحی صالح:

۴۰۱)

منظور از این روایات آن است که چون خداوند همه انسانها را آزاد آفریده، شرط آزاد بودن افراد این است که مجبور به اطاعت دیگران نباشند.

پس از آیات فوق و روایات رسیده در این زمینه نتیجه می‌گیریم که هیچ کس حق ندارد به دیگران دستور و حکم دهد و قانون غیر خدا برای انسان‌ها نافذ نیست و تنها خداوند حق جعل قوانین برای انسان‌ها دارد.

ج) استدلال به ادله دیگر

با اندکی تأمل در پیرامون قوانین و نحوه وضع آنها و ویژگی‌های قانون‌گذار، به سهولت می‌توان پذیرفت که تشریح در انحصار خداوند باشد، اما برای کسانی که مایلند از دلایل دیگری در این زمینه بهره‌جویند می‌توان به نمونه‌هایی اشاره نمود که برخی بزرگان مطرح کرده‌اند:

۱. کمال خدا و نقص آدمی

اصولا قانون‌گذار باید دارای ویژگی‌هایی باشد تا عقل، اجرای آن فرمان‌ها را دستور دهد، از جمله:

یکم. علم بی‌نهایت به مصالح و مفاسد اشیا داشته باشد تا در پرتو این دانش بتواند انسان‌ها را به آثار سودمند اشیا راهنمایی کند و از مضرات، آنها را بازدارد. دوم. دانش بی‌نهایت به نیازهای انسان داشته باشد تا قانون مناسب با توجه به پیچیدگی خلقت آدمی و نیازهای گوناگون اشخاص، مقرر سازد. سوم. قدرت و ابزار کافی برای به کارگیری آن قوانین داشته باشد؛ قدرت ارتباط با انسان‌ها از قبیل وحی و ارسال پیامبران و انزال کتب. چهارم. توان اعطای پاداش برای فرمان‌برداران و مجازات برای متخلفان (قیامت، بهشت و جهنم و ...) را داشته باشد. با توجه به مطالب فوق از آنجا که هیچ بشری نمی‌تواند شرایط فوق را داشته باشد، پس لزوماً نمی‌تواند قانون‌گذار حقیقی باشد؛ زیرا علاوه بر فقدان ویژگی‌های یاد شده می‌توان گفت:

۱. هیچ بشری از دانش بی‌نهایت برخوردار نیست و دانش بشر محدود است؛
۲. عقل بشر هنوز به نهایت کمال خود نائل نشده است؛
۳. انسان‌ها در قانون‌گذاری حق دیگران را رعایت نمی‌کنند؛
۴. قدرت اجرایی و ضمانت اجرایی در آن محدود است؛
۵. زورمندان از اجرای قانون که به زیان آنها باشد، می‌گریزند؛
۶. دلیل عقلی بر لزوم متابعت قانون‌های بشری نیست؛
۷. ضرورت رعایت قانون در جوامع انسانی در حدّ جلوگیری از اخلال نظم است

و نه بیشتر

۲. اصل عدم ولایت برای انسان‌ها

شیخ انصاری، مقتضای اصل و قاعده عقلی را عدم ولایت بر دیگری می‌داند و تنها ولایت را برای پیامبر و امام می‌پذیرد که با دلیل کتاب، سنت، اجماع و عقل ثابت شده باشد. بنابراین اصل، کسی حق دخالت در کار انسان را ندارد و نمی‌تواند او را از کاری باز دارد و یا او را به کاری وادارد که نمی‌خواهد، و یا برای او تصمیمی بگیرد

و یا بدون رضایت و خواست او چیزی را در ملک او داخل و یا خارج نماید و انسان در انجام کارهای خود مستقل و آزاد است و سرنوشت او به دست خودش سپرده شده و تمام افراد انسان بر سرنوشت خود حاکم هستند. (انصاری: ۱۳۷۵، ۱۵۳)

مرحوم مامقانی، اصل اولی را که عقل به آن استقلال دارد، عدم سلطه کسی بر جان و مال و آبروی دیگری می داند و پیروی و اطاعت کسی را بر دیگران لازم نمی شمرد. (رساله هدایه الانام فی حکم اموال الامام، ۱)

سید عبدالاعلی سبزواری، مقتضای اصل عملی و ادله اجتهادی، مانند: «لایحل مال امرء آلا عن طیب نفسه» و «الطلاق بید من أخذ بالساق» و... عدم ولایت بر جان و یا مال و یا آبروی دیگری می داند، مگر آن که با دلیل قطعی و روشن، ولایتی به اثبات رسد. این اصل نه تنها مانند اصل عدم حجیت و اعتبار است که با ادله اربعه آن را به اثبات رسانیده اند، بلکه شک در ولایت برای عدم اثبات آن نیز کافی است. (سبزواری: ۲۷۹/۱۶)

بنابر نظریه امام خمینی (ره)، اصل اولی عدم نفوذ حکم کسی بر دیگری در قضاوت است. یعنی تخلف از آن جایز نباشد و نقض آن را حرام دانند، هر چند با واقع مخالف باشد. در این معنا، پیامبر یا امام و یا دوستان خدا تفاوتی ندارند؛ زیرا بالابودن درجات کمال آنها سبب نمی شود که قضاوت و حکم آنها نافذ باشد. با وجود این، عقل فطری حکم می کند که حکم خدا که آفریننده انسان است، در حق او نافذ باشد؛ زیرا این حق ذاتی است، نه اعتباری. پس هر حکمی که بخواهد نافذ شود، باید به دستور خدا باشد و از طرف او قرار داده شود. آیات، روایات و قواعد بر جانشینی پیامبر و امام پس از او بر روی زمین دلالت دارند که امر حکومت و قضاوت را خداوند به آنها داده است. (موسوی خمینی: ۱۳۸۵، ۱۴۴)

صاحب کتاب عناوین می نویسد:

اصل اولی، عدم ثبوت ولایت شخصی بر مردم است؛ زیرا همه انسانها در عالم خلقت و داشتن مرتبه انسانی، مادامی که دلیلی بر ثبوت ولایت بر ایشان دلالت نکند، مساوی هستند؛ زیرا در پی ثبوت ولایت، احکامی

هم خود به خود به وجود خواهد آمد که بی شک مقتضای اصل بر نبود آن است مگر که دلیلی در کار باشد. (حسینی مراغه‌ای: ۲، ۱۴۱۷/۵۵۷) البته صاحب عناوین به دلیل آن که در مورد پیامبر و ائمه دلیل مثبت ولایت وجود دارد، حق ولایت برای خدا و رسول خدا و ائمه را ثابت می‌کند

برخی هم این گونه استدلال کرده اند که هیچ کس حق ولایت و سرپرستی دیگر افراد را ندارد؛ زیرا انسان از کسی اطاعت می‌کند که فیض هستی خود را از او دریافت کرده باشد و چون افراد عادی نه به انسان هستی می‌بخشند و نه در بقا و دوام هستی او موثرند، بنابراین، رأی هیچ کس برای دیگری لازم‌الاتباع نیست و عدم لزوم اتباع افراد از یک‌دیگر، اصل اولی در ولایت افراد بر یک‌دیگر است. از آنجا که انسان تمام شئون هستی خود را از خداوند دریافت می‌کند، تنها در برابر او به تمکین موظف است و اما تبعیت از دستور خداوند مشروط به این است که از طرف ذات اقدس تعیین شده باشد. (جوادی آملی: ۱۳۷۹، ۲۰)

با توجه به مطالب ذکر شده، نتیجه می‌گیریم که شارع حقیقی خداوند است و حق قانون‌گذاری از آن خداست و چون دین از خداوند علیم و حکیم است، احکام و مقررات آن بر اساس حکمت و بر مبنای مصالح و مفاسد است، امر و نهی و واجب و حرام بی حساب نیست و چون فقط خدای علیم و حکیم از مصالح و حکمت احکام خبر دارد و نیز از زوایا و کیفیت خلقت انسان آگاه است، فقط او می‌تواند قانون مشتمل بر مصلحت و تأمین کننده سعادت انسان را تنظیم نماید. بدین سبب، در طول تاریخ بشر یگانه قانون‌گذار حقیقی برای انسان خداست.

بررسی چند شبهه و پاسخ آن

پس از آن که با دلایل گوناگون از جمله آیات و روایات ثابت شد که قانون‌گذار حقیقی تنها خداوند است، شاید شبهه‌هایی مطرح شود که جهت تکمیل بحث به طرح آنها و پاسخی کوتاه می‌پردازیم:

۱- اراده از صفاتی است که در مورد خداوند مطرح می‌شود. معمولاً در کتب

اصولی (اصول فقه شیعه، تقریرات درس آیه الله فاضل) و کلامی، اراده و طلب را با هم مطرح می‌کنند. ما در این جا خواه آنها را دو چیز بدانیم (بروجردی، حسین، ۹۳/۱) و خواه آنها را یک حقیقت بدانیم که آخوند خراسانی معتقد است (آخوند خراسانی: ۹۳/۱)، ناگزیریم در امر تشریح خداوند بپذیریم که خداوند قانون‌گذار، باید امری را اراده نماید و خواسته‌اش را در قالب فرمانی طلب کند، آن‌گاه این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به معانی این واژه‌ها چگونه می‌توان پذیرفت که در خداوند شوق به تحقق امری، موجب گشته که اراده خداوند به سوی آن شی معطوف گردد، در حالی که این‌گونه اوصاف ویژه بندگان خدا و از ساحت وی به دور است.

۲- اصولاً علاقه به انجام کار برای تحقق طلب در انسان‌ها نخست باید در حدی باشد تا آن را اراده کنند یا نفرت در حدی باشد تا اعلام انزجار از آن نمایند. از این رو، چگونه در مورد خداوند می‌توان پذیرفت که علاقه خداوند به برخی از مخلوقات مانند گوسفند سبب شده تا اراده بر حلیت آن داشته باشد و نفرت از برخی مخلوقات هم چون خوک، خدا را واداشته تا به حرمت آن حکم دهد. از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که خداوند امر تشریح را باید به انسان‌های خاص واگذار کند تا بر اساس اراده و نفرت خود احکام را جعل کند.

۳- بنا بر شبهه‌ای قدیمی، با فرض قبول امکان صدور اوامر و نواهی از نزد خداوند، چون این گونه فرمان‌ها باید به صورت قانون به بشر برسد، طبیعتاً ماهیت کلامی و استفاده از الفاظ را می‌طلبید. پس صفت متکلم بودن خداوند ثابت می‌شود، اما ذات خداوند قدیم است. چگونه یک صفت حادثی و عارضی را می‌طلبید؟ آیا توجیه پیشینیان در مورد کلام نفسی می‌تواند مشکل را حل نماید؟

۴- بنا بر شبهه‌ای دیگر که بر اراده خداوند مبتنی است، باید پذیرفت که خداوند بر انجام برخی امور و ترک برخی دیگر اراده کرده و با وجود این، انسان‌ها بر مخالفت قدرت دارند، یعنی باید پذیرفت که خداوند اراده جدی و طلب حقیقی نداشته است تا دچار جبر نشویم. و از سوی دیگر اگر برای فرار از جبر قائل شویم که خداوند امر

تشریح را به انسان‌ها سپرده، سر از تفویض درمی‌آوریم و دیدگاه مفوضه ثابت می‌گردد. در پاسخ به شبهه نخست فوق باید گفت: اراده در لغت به معنای عزم بر انجام یا ترک کاری است و این معنا از حالت های نفسانی به شمار می‌رود و طبعاً بر پایه آگاهی از شیء مورد نظر و قدرت در تحقق ساختن آن نشئت می‌گیرد و طلب به معنای خواستن و جست‌وجو کردن است که می‌تواند نمود و بروز آن حالت درونی باشد. این مفهوم اراده و طلب در ما انسان‌ها این‌گونه است و بر این اساس، سخن آخوند خراسانی در کفایه درست است؛ زیرا وی این دو را مترادف می‌داند. از سوی دیگر می‌توان بین آنها تمایز نهاد و طلب و اراده را دو حقیقت دانست؛ زیرا پر واضح می‌نماید که اراده در خداوند به این معنا پذیرفتنی است اما طلب به معنای حقیقی در مورد خداوند امری عبث خواهد بود؛ زیرا وجود طلب در خداوند به این معنا عجز وی را نشان خواهد داد. البته طلب انشایی که در قالب قوانین نمود پیدا می‌کند برای خداوند امکان‌پذیر است. از سوی دیگر، این صفات در مورد خداوند در معنایی ویژه و متمایز کاربرد دارند، یعنی در خداوند اراده هست، اما اراده خداوند صفت ذات محسوب می‌شود که تعبیر دیگری از علم و قدرتش به شمار می‌رود.

در پاسخ به سوال دوم (تبعیض مخلوقات نزد خداوند) باید گفت: قطعاً خداوندی که خالق تمام هستی است و همه پدیده‌ها مخلوق خود وی هستند، نمی‌تواند برخی را مطلوب و برخی را منفور دارد و اگر در امر تشریح، برخی متعلق امر خدا و برخی متعلق نهی هستند، باید توجه داشت اصولاً درجعل قوانین سه محور نقش اساسی دارند:

۱. قانون‌گذار که در این‌جا مراد خداوند است؛

۲. قانون‌پذیر که انسان‌ها هستند؛

۳. متن قانون.

به عقیده شیعه و عدلیه خداوند اوامر و نواهی را بر اساس مصالح و مفاسد واقعی صادر می‌کند که این مصلحت و مفاسد درباره انسان‌ها لحاظ می‌شود، یعنی اگر خداوند از چیزی هم‌چون گوشت خوک نهی می‌کند، در واقع مصالح انسان‌ها را در نظر

گرفته است و اگر خوردن گوشت گوسفند را مجاز می‌شمرد، منافع انسان‌ها در نظر است و گرنه برای وی گوسفند و خوک هر دو مخلوق به شمار می‌روند. در نتیجه، امر به چیزی و نهی از آن، نشانه حب و بغض خداوند نیست تا مجبور شویم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که چگونه در خداوند اراده و کراهت پذیرفتنی است و چگونه با امر و نهی آنها را بروز می‌دهد.

هم‌چنان‌که علامه طباطبایی (طباطبایی: ۱۳۹۴، ۶۹/۱۶-۷۰) معتقد است، خدای سبحان برای بندگان خود وظایف و تکالیفی تعیین نمی‌کند، مگر این‌که در آن مصلحتی باشد که دنیا و آخرت آنان را اصلاح نماید. در هر حال، خدای سبحان جز به امر حسن و پسندیده دستور نداده و جز از امری که قبیح و موجب فساد دنیا و دین بندگان است نهی نکرده و کاری را انجام نمی‌دهد مگر این‌که عقل نیز همان را پسندد و چیزی را ترک نمی‌کند، مگر این‌که عقل هم ترک آن را سزاوار داند.

در پاسخ پرسش سوم، از گذشته بحث‌های فراوان و بی‌فرجام میان اشاعره و معتزله مطرح بوده که هم‌چنان مانده است. نظریه کلام نفسی جز بر پیچیدگی مباحث چیزی نیفزوده است و ما بی‌نیاز از آن همه قیل و قال تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که صفات خداوند دوگونه است: ذات و فعل. صفات ذات، همواره در مورد خداوند تحقق دارد، هم‌چون علم و قدرت، اما صفات فعل در مورد پدیده‌ها و مخلوقات خداوند کاربرد دارند، هم‌چون رازق و خالق بودن خداوند.

در مورد تشریح و قوانین صادر شده از خداوند نیز باید گفت که توان تکلم و قدرت بر ایجاد اصوات در نزد خداوند به همان صفت قدرت بر می‌گردد که ازلی است و قوانینی هم که در یک مقطع خاصی از زمان به یکی از پیامبران هم‌چون قرآن برای رسول اکرم (ص) نازل می‌شود، در حقیقت به صفت فعل خداوند بر می‌گردد.

در پاسخ به پرسش چهارم می‌گوییم: اراده خداوند بر این امر استوار گشته که با امر تشریح و جعل قوانین، زمینه رشد و بالندگی و کمال انسان‌ها را فراهم آورد و در عین حال انسان‌ها با اراده و اختیار خود که آن هم خدادادی است، قدرت بر انجام و یا

ترک فرمان‌ها را داشته باشند. پس پذیرش جعل قوانین در نزد خداوند، نمی‌تواند نظریه جبر را توجیه کند. از سوی دیگر، تفویض هم که معنای نادرست آن، فرض واگذاری حق قانون‌گذاری برای انسان‌ها و سپردن سرنوشت آنها به خودشان است، امری پذیرفتنی نیست؛ زیرا امر تفویض به این معنا در صورتی پذیرفتنی است که تشریح خداوند خلاف عقل باشد و حال آن‌که تفویض به این معنا خلاف عقل است. جهت تکمیل بحث، به کلامی از علامه طباطبایی می‌پردازیم: مفوضه بر این عقیده‌اند که مصالح و مفاسد و حسن و قبح از امور واقعی بوده و بلکه حقایقی هستند ازلی و ابدی و تغییرناپذیر و حتی به این هم اکتفا نکرده، گفته‌اند که این امور بر همه چیز حتی بر خدای سبحان حکومت داشته و ساحت مقدس پروردگار نیز در کارهای تکوینی و تشریحی‌اش محکوم به این امور است و این امور چیزهایی را بر خدای تعالی واجب و چیزهای دیگری را بر او حرام می‌کند. معتزلی‌ها با این رأی فاسد خود، خدای را از سلطنت مطلقه‌اش کنار زده و مالکیت علی‌الاطلاق او را ابطال نمودند.

در مقابل آنان، طائفه جبری‌ها این سخنان را انکار کرده و از آن‌طرف زیاده‌روی نموده و گفته‌اند که حسن و قبح نه تنها واقعیت ندارند، بلکه حتی از امور اعتباری هم نیستند و حسن در هر کاری تنها عبارت است از اینکه مورد امر قرار گیرد، هم‌چنان‌که قبح در هر کاری عبارت است از این‌که مورد نهی قرار گرفته باشد و در عالم چیزی به نام حسن و قبح وجود ندارد و اصلاً غایت و غرضی در کار عالم نیست؛ نه در آفرینش آن و نه در شرایع و احکام دینی آن، بلکه آنان به این هم بسنده نکرده و گفته‌اند که آدمی هیچ کاری از کارهای خود را مالک نبوده و در هیچ یک از آنها اختیاری از خود ندارد، بلکه کارهای او هم مثل خود او مخلوق خدایند؛ عکس طائفه اولی که در مقابل این طائفه به طور کلی کارهای انسان را مخلوق خود او می‌دانستند و برای خدا هیچ‌گونه مالکیت اختیاری نمی‌انگاشتند، و قدرت خداوند را به کار انسان متعلق نمی‌دانستند.

این دو مذهب، یکی در طرف افراط و دیگری در طرف تفریط قرار دارند و

حقیقت امر نه به آن شوری است و نه به این بی نمکی بلکه این امور هر چند اموری اعتباری هستند ریشه حقیقی دارند.

تفویض حق تشریح به پیامبر و ائمه (ع)

بدون شک آگاهی از شئون و مناصب پیامبر در فهم بیشتر موضوع تحقیق می‌تواند کمک کند. از این رو، لازم است به این پرسش پاسخ داده شود که رسول اکرم در زمان نبوت خویش چه مسئولیت‌هایی داشته‌اند و حدود اختیارات و شئون آن حضرت چه بوده است.

مناصب و شئون رسول خدا (ص)

تصرفات رسول خدا بنا بر نظر شهید اول به یکی از این جهات برمی‌گردد:
۱. تبلیغ و تبیین احکام الهی که در قالب بیان آراء و نظریات و فتوا ظهور می‌یابد؛
۲. امامت که در رهبری و پیشوایی جامعه شکل می‌گیرد؛
۳. قضاوت و داوری که در دادرسی و فصل خصومت‌ها نمود پیدا می‌کند. (عاملی):

(۲۱۴/۱)

فاضل مقداد نیز در عبارتی شبیه سخن شهید این سه نحوه تصرف را برای پیامبر برمی‌شمارد. (سیوری: ۱۴۰۳، ۱۵۸)

محقق نایینی ولایت و زعامت را دارای سه مرتبه می‌داند که بالاترین مرتبه آن ویژه پیامبر و جانشینان وی است و این مرحله تفویض شدنی به دیگران نیست و در توضیح این مرتبه به آیه شریفه «النبی اولی بالمومنین من انفسهم» استناد می‌جوید. دو بُعد دیگر آن، یعنی امور سیاسی اداره جامعه و مردم (حکومت) و بیان فتوا و قضاوت میان مردم هرچند از شئون پیامبر و امام به شمار می‌رود، به دیگران نیز تفویض شدنی است. (نجفی: ۱۴۱۸، ۲۳۲/۲)

حضرت امام خمینی (ره) نیز برای پیامبر سه شأن ذکر می‌کند:

۱. شأن نبوت و رسالت یعنی ابلاغ و رساندن احکام وضعی و تکلیفی الهی، حتی مقدار ارش خدش؛

۲. منصب ریاست و سلطنت جامعه از این روی که وی زمامدار جامعه است و مردم رعیت اویند؛

۳. منصب قضاوت و حکومت شرعی که در مراعات میان مردم به کار گرفته می‌شود. (موسوی خمینی: رسائل ۱۳۸۵، ۵۰)

در کتاب الامامه و الولایه با استفاده از آیات قرآن دو منصب برای پیامبر برمی‌شمارد:

۱. منصب ابلاغ تشریح که از آیه «و انزلنا إلیک الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم» (۴۴/۱۶) «ما ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده، برای آنها روشن سازی.»

۲. منصب رهبری و قضاوت بنا بر آیه: «انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله» (۱۵/۴) «ما قرآن را به حق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته در میان مردم قضاوت کنی.» (رحمانی: ۷۶/۱۳۸۲)

از مجموع گفته‌های فقیهان و محققان پیرامون مناصب و شئون پیامبر که آن را برخی چهار و بعضی سه منصب و جمعی هم دو منصب شمرده‌اند، می‌توان چنین نتیجه گرفت:

اولاً اختلافی در اصل شئون نیست، هر چند اختلاف در نحوه شمارش آنها و حیث نگرش به آنها موجب شده برخی به نحو مبسوط و در تعداد بیشتر لحاظ کنند؛ ثانیاً هر چند محور بحث در کلام برخی مناصب پیامبر است، طبق برخی روایات و دلایل دیگر آنچه از شئون و مناصب برای پیامبر ثابت شود برای ائمه (ع) هم خواهد بود، به جز منصب نبوت؛ ثالثاً در بیان هیچ یک اشاره به شأن منصب تشریح نشده است. در کلام جمعی از محققان هم ابلاغ تشریح به کار رفته که مراد همان بیان احکام است.

در نتیجه اگر کسی مدعی باشد که حق تشریح از مناصب و شئون پیامبر و ائمه است، باید دلایل قوی و مستند پیش نهد. در ذیل به دلایلی که محققان در این زمینه مطرح کرده‌اند، نگاهی می‌اندازیم:

الف) حق تشریح از منظر قرآن

در قرآن آیات درباره این موضوع بسیار و از لحاظ عبارت با یکدیگر متفاوت است. این آیات را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد.

۱. آیات عامه

خداوند در تعدادی از آیات، حق حکم کردن را به بعضی از انبیا داده است، از جمله: «ولما بلغ اشدّه اتیناه حکماً و علماً و کذلک نجزی المحسنین»؛ (۲۲/۱۲) و چون یوسف به سن رشد و کمال رسید، او را مقام حکمت و نبوت (مقام حکم‌فرمایی) و مقام دانش عطا کردیم و این چنین نیکوکاران عالم را پاداش می‌بخشیم.

«یا یحیی خذ الکتاب بقوه و آتیناه الحکم صبیاً» (۱۲/۱۹)؛ ای یحیی تو کتاب آسمانی ما را به قوت فرا گیر و به او در همان سن کودکی مقام حکم بخشیدیم. و در همین موضوع به آیه ۷۴ انبیاء می‌توان اشاره کرد.

در تقریب استدلال گفته می‌شود این آیات و مانند آن که در قرآن فراوان است، بر این مطلب دلالت دارند که خداوند به برخی از انبیا از جمله یوسف، لوط و یحیی نعمتی را به عنوان حکم عطا کرده و یکی از مصادیق این نعمت حکم که اطلاق دارد، همان حق قانون‌گذاری است. بنابراین، فی الجمله حق تشریح به انبیا داده شده و با ضمیمه نمودن این مقدمه که تمام مقامات و درجات معنوی در اختیار انبیا گذاشته شده، بر اساس روایات به خاتم انبیا و ائمه (جز مقام نبوت) نیز عطا شده است. (رحمانی: ۱۳۸۲، ۸۶) نتیجه می‌گیریم که پیامبر و امامان معصوم (ع) هم از حق تشریح برخوردارند.

نقد و بررسی

اولاً استدلال به این دسته از آیات هنگامی سودمند است که حکم به معنای تشریح احکام در نزد انسان‌ها به کاررفته باشد، اما با اندک تأملی در خود این آیات و مراجعه به کتب لغت می‌یابیم که این واژه به معنای دیگری به کار رفته است، چنان‌که علامه طباطبایی در تفسیر حکم می‌فرماید:

قوله (آئیناه حکماً) الحكم، هو القول، الفصل وازالة الشك والريب من الامور القابلة للاختلاف على ما يتحصل من اللغة و لازمه اصابة النظر في عامه المعارف الانسانية الراجعة إلى المبدأ و المعاد و الاخلاق النفسانية و الشرايع و الآداب المرتبطة بالمجتمع البشري... (طباطبایی: ۱۳۹۴، ۱۱/۱۹)

علامه حکم در آیات ۴۲-۵۰ سوره مائده را به معنای قول، فصل، از بین بردن شک و تردید در امور اختلافی می‌داند. و آیه «كان الناس أمةً واحدةً فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و أنزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس في ما اختلفوا» نیز مؤیدی در کاربرد حکم به معنای قضاوت و داوری است و این احتمالات استدلال به آیات را تضعیف می‌کند.

دیگر آن که این ادعا با آیاتی که در مورد اختصاص حق تشریح برای خداوند است، تعارض دارد؛ زیرا در آن آیات به صراحت حق تشریح را در انحصار خداوند بیان می‌دارد. (به چند نمونه اشاره شده است)

پس حکم در این آیات با معنای مورد نظر «حق تشریح» منافات دارد و نمی‌توان به این آیات برای اثبات حق تشریح استدلال نمود

۲. آیات دسته دوم

این آیات از مسئله ولایت و رهبری پیامبر و امامان سخن می‌گویند، مانند:

آیه «انما وليکم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يتون الزکوة و هم راکعون»؛ (۵۵/۵) همانا دوست و سرپرست شما خدا و پیامبرش و کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و وقتی که در حال رکوع‌اند.

«النبي اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم»؛ (۶/۳۳) پیامبر به مومنان از خودشان سزاورتر است و همسرانش مادران ایشانند.

اطاعت لازمه سرپرستی و ولایت، است و این قبیل آیات، چون ولایت پیامبر و ائمه را در ردیف ولایت خداوند ذکر نموده، پس اطاعت از ولی خدا را مانند اطاعت از خدا واجب می‌داند. برخی از مفسران معتقدند چون ولایت پیامبر (ص) و ائمه در طول ولایت خداوند قرار دارد، پس تمام احکام الهی نیز که لازمه ولایت خداوند است، به آنها منتقل می‌شود. علامه طباطبایی در تفسیر آیه اول می‌فرماید: خدای متعال ولایت خود را در کتابش بیان کرده است و معنای آیه، ولایت خدا و برگشت مطلب به ولایت تکوینی و تشریحی است و اگر خواستی ولایت حقیقی و اعتباری نام‌گذاری کن و به تحقیق، خداوند برای رسولش ولایت ویژه که عبارت از ولایت تشریحی است، بیان کرده و ولایت تشریحی، یعنی قیام به تشریح و دعوت و ترتیب و بیان حکم و انجام قضاوت در میان ملت است خداوند در سوره احزاب می‌فرماید: «النبي اولی بالمومنین من انفسهم».

نقد و بررسی

۱. استدلال به این آیات نیز نمی‌تواند حق تشریح را که مورد نظر است، اثبات نماید. شاید بتوان با روایاتی که در این مورد نقل شده، حق تشریح را در احکامی فهمید که جنبه اجرایی و موقتی دارد نه احکامی که جنبه عبادی و دائمی داشته باشد.

۲. با پذیرفتن این‌که ولایت و زعامت جامعه و انسان‌ها برای پیامبر و ائمه امری مسلم است، اما استفاده از آیات مذکور برای اثبات مدعا مبتنی بر آن است که اولاً

زعامت و ولایت پیامبر و ائمه امری بالفعل تا روز قیامت برای همه انسان‌ها ثابت باشد؛ خواه کسانی که در زمان حیاتشان می زیسته اند و خواه کسانی که بعد به دنیا آمده‌اند؛ دیگر آن که بپذیریم که ولایت پیامبر و ائمه به همان شمول و گستردگی ولایت خداوند بر انسان‌هاست و شامل ولایت تشریحی هم می‌شود، یعنی پیامبر و ائمه حق دارند قوانینی را در قالب فرمان‌ها و احکام دین برای تمامی انسان‌ها تا روز قیامت جعل نمایند. این معنا هر چند ناممکن نیست، اما در سیره ائمه حتی یک مورد مشاهده نمی‌شود که آنان حکمی وضع نموده باشند که هیچ گونه ریشه در قرآن و سنت پیامبر نداشته باشد، هم‌چنان‌که در گفتارشان هم به این معنا اشاره شده است .

۳. پذیرفتن این معنا منافات با اکمال دین دارد که در قرآن آیه « الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (۳/ ۵) بیان می‌دارد؛ زیرا با پذیرفتن آن که امام عصر (عج) می‌تواند احکامی را وضع نماید که تاکنون در اسلام نبوده است، بدان معنا خواهد بود که اسلام هنوز به کمال خود دست نیافته است.

۴. با قبول این فرض دیگر نمی‌توان قرآن را تنها منبع و مصدر احکام الهی تلقی نمود؛
۵. معروف است که ائمه اطهار خود را تنها مبین احکام الهی معرفی نموده‌اند و اگر این مطلب را بپذیریم باید آنها را هم منبع مستقل و در عرض کتاب الله به حساب آورد.
۳. آیات دسته سوم

آیاتی در قرآن وجود دارد که بر لزوم و وجوب اطاعت از خدا و رسول (ص) و ائمه دلالت دارد، مانند :

«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، (۴/ ۵۹) خدای را

فرمان برید و نیز پیامبر و صاحبان امر را که از شما هستند

« ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»، (۷/ ۵۹) و آن چه

را پیامبر به شما داد بگیرید و از آن چه نهی کرد، پرهیزید.

تقریب استدلال به این آیات نیز همانند استدلال به آیات دسته دوم است و حق

تشریح را به صورت دلالت التزامی ثابت نموده است. بدین صورت که اطاعت از رسول خدا و ائمه واجب و لازم است و اطلاق آن تمام دستورهای آنان را در بر می‌گیرد؛ چه احکامی که از جانب خدا آمده و چه احکامی که خودشان تشریح کرده‌اند بنابراین، اطاعت از آنها واجب است.

نقد و بررسی

استدلال به این آیات هم در صورتی اثبات مطلب می‌کند که :

۱. بپذیریم بین وجوب اطاعت و اطلاق و گستردگی حق آنان در جعل احکام و تشریح در همه ابعاد ملازمه است. در صورتی که چنین ملازمه‌ای هرگز اثبات شدنی نیست. به عبارت دیگر، اگر کسی به ما بگوید از پدر و مادر و بزرگ‌ترها اطاعت کنید، گستردگی صدور و فرمان‌ها را برای آنان ثابت نمی‌کند؛
۲. اطاعت از پیامبر و امامان معصوم احتمال دارد ناظر به صدور احکامی باشد که با اداره جامعه و حکومت اسلامی مرتبط باشد و هر نوع فرمان را شامل نشود؛
۳. اگر لزوم اطاعت احکام تشریحی پیامبر و امامان مستند به این گونه آیات باشد، این مطلب به همان اطاعت احکام خداوند رجوع می‌کند، یعنی چون خداوند دستور داده از پیامبر و امام اطاعت کنیم، پس دستورهای آنها «تشریح مستقل» محسوب نخواهد شد. با ملاحظه هر سه دسته آیات، استدلال متقنی بر ثبوت حق تشریح احکام کلی برای پیامبر و امامان، نمی‌یابیم.

ب) حق تشریح از منظر روایات

دلیل دیگر که بر حق تشریح پیامبر(ص) و ائمه علیهم السلام آورده شده، روایاتی است که به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. روایات و اخباری که به عنوان اخبار تفویض نام‌گذاری شده‌اند. در کتاب

«الحجة» کافی بابی با عنوان باب «التفویض الی رسول الله (ص) و الی الائمة علیهم السلام فی امر الدین» گشوده و در آن ده حدیث را ذکر نموده است که ما به برخی از

آنها و دیگر روایات اشاره می کنیم :

یکم. فضیل بن یسار می گوید: امام صادق(ع) به برخی از اصحاب قیس - ماصر فرمود: خداوند پیامبرش را تأدیب کرد. از این رو آن را به بهترین وجه انجام داد و چون ادب او کامل شد، فرمود: تو صفات پسندیده و بزرگی داری. سپس امر دین و امت را به او واگذار کرد تا بندگانش را رهبری و اداره کند. به دنبال آن فرمود: آنچه را رسول به شما فرماید، بستانید و از آنچه شما را بازداشته، باز ایستید و همانا رسول خدا استوار، موفق و مؤید به وسیله روح القدس بود. در هیچ موردی از اداره و رهبری انسانها لغزش و خطا نداشت. پس در نتیجه رسول خدا مودب به آداب الهی شد. سپس خداوند نماز را ده رکعت؛ دو رکعت صبح، دو رکعت دو رکعت واجب کرد. رسول خدا به هر دو رکعتی دو رکعت و به نماز مغرب یک رکعت افزود. در نتیجه، واجبات رسول خدا همانند واجبات الهی شد، از آن جهت که ترک آنها مگر در سفر جایز نیست. به جز نماز مغرب که آن را از مابقی جدا کرد. بنابراین، در سفر و حضر سه رکعت باقی می ماند.

سپس خداوند تمام آنچه را رسول واجب نمود، امضا کرد. در نتیجه تعداد رکعات نماز واجب به هفده رکعت رسید. سپس رسول خدا ۳۴ رکعت نماز نافله را به مقدار دوبرابر نماز واجب، مستحب کرد و خداوند نیز آن را امضا کرد. در نتیجه، نمازهای واجب و نافله به ۵۱ رکعت رسید؛ دو رکعت نماز نشسته پس از نماز عشا به جای نماز وتر یک رکعت به شمار می آید و خداوند در طول سال، روزه ماه رمضان را واجب نمود و رسول خدا روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را مستحب کرد که دو برابر روزه واجب می شود، پس خداوند آن را امضا

کرد و خداوند خمر را حرام کرد و لیکن رسول خدا هرگونه آشامیدنی

مست‌کننده را حرام و خداوند نیز آن را امضا کرد... (کلینی: ۱۳۸۸، ۲۶۶/۱)

دوم. زراره از امام باقر نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: ده رکعت نماز، یعنی دو

رکعت ظهر و دو رکعت عصر، دو رکعت صبح و دو رکعت مغرب و دو رکعت عشاء که خیال و شک در آنها جایز نیست و هرکسی هم در این جا وهم و خیال کند، باید نماز را دوباره بخواند. این نمازی است که خداوند در قرآن بر مؤمنان واجب کرده و به حضرت محمد تفویض نموده است. از این رو پیامبر، هفت رکعت به نماز اضافه کرده که سنت است و در آنها قرائت (حمد و سوره) وجود ندارد و معروف به تسبیحات اربعه و دعاست که شک در آنها راه دارد. سپس رسول خدا در نماز شخص مقیم دو رکعت در هر کدام از نماز ظهر و عصر و عشا و یک رکعت در نماز مغرب چه برای مقیم و چه مسافر اضافه کرده است.

سوم. ابی ربیع شامی می‌گوید: امام صادق فرمود: خداوند تنها خمر را حرام کرده

پس کم و زیاد آن حرام است، همان‌گونه که خداوند مردار، خون و گوشت خوک را حرام کرد و رسول خدا نوشیدن هر نوع مسکری را حرام کرده و آنچه را رسول خدا حرام کرده، خدا نیز آن را حرام کرده است.

تقریب استدلال به این روایات و دیگر روایاتی که به این مضمون آمده و ما به جهت اختصار از پرداختن به آنها خودداری می‌کنیم، این گونه است که پیامبر پس از طی مراحل و رسیدن به عالی‌ترین درجات کمال و بهره‌مندی از توفیقات الهی و تأییدات روح القدس، با اعمال نظر در برخی از عبادات، آنها را از شکل اولیه تغییر داده است. برای مثال، با افزودن بر رکعات نماز واجب و تشریح نمازهای نافله یومیه و روزه های مستحبی و... این احکام را تا قیام قیامت برای امت جعل نموده است و این دقیقاً همان معنای «تشریح» است. این مطلب را هم باید افزود که در بین روایات قطعاً روایاتی هست که از جهت سند تمام است و روایت صحیحه به حساب می‌آید. به ویژه که بسیاری از این روایات در کتب معتبره روایی از جمله کافی و وسائل الشیعه آمده است.

پس به نظر طرفداران این دیدگاه استدلال به این روایات از حیث دلالت و سند تمام است و جایی برای بحث نمی‌گذارد.

۲. روایاتی که واجبات را به «فرض الله» و «فرض النبی» تقسیم می‌کند؛ از جمله حدیث معروف «لاتعاد» .

زراره از امام باقر(ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود: نماز اعاده نمی‌شود مگر به دلیل پنج چیز: طهارت، زمان، استقبال، رکوع و سجود و سپس فرمود قرائت، تشهد و تکبیرة الاحرام سنت است و سنت، واجب را نقض نمی‌کند. (عاملی: ۱۴۱۴، ۶۸۳/۴)

اعمش از امام صادق(ع) در حدیثی مفصل، مطالبی را از آن امام پیرامون حج نقل می‌کند که از جمله در آن روایت، امام برخی از اعمال حج را از قبیل طواف و نماز آن و سعی بین صفا و مروه و... را به عنوان فریضه بیان می‌دارد و برخی دیگر از قبیل وقوف به عرفه را سنت واجب و حلق و رمی جمرات را به عنوان سنت نام می‌برد.

از این دسته روایات که احکام را به فرض و سنت تقسیم کرده‌اند و نمونه‌های بسیاری را برای آنها می‌توان برشمرد، چنین نتیجه گرفته می‌شود که پیامبر نیز شریعاتی داشته که این «فرض النبی» نام گرفته است.

۳. روایاتی که در ابواب مختلف آمده و در آنها به حق تشریح برای پیامبر و ائمه اشاره شده است :

یکم. محمد پسر حسن میثمی می‌گوید: شنیدم امام صادق(ع) می‌فرماید: خداوند رسولش را تأدیب کرد تا این که او را درباره آنچه اراده نموده، توانا ساخت. سپس به او اختیار داد و فرمود: آنچه را رسول خدا به شما می‌دهد، بستانید و از آنچه شما را نهی می‌کند، بازایستید، پس آنچه را خدا به رسولش تفویض کرد، همان را نیز به ما تفویض کرده است.

این روایت چنین دلالت دارد: حق تفویضی که به رسول خدا داده شده، به ائمه نیز داده شده، هرچند ممکن است آنان، این حق را اعمال نکرده باشند

دوم. موسی بن اشیم می‌گوید: بر امام صادق وارد شدم و مسئله‌ای پرسیدم.

حضرت جوابم را داد. پس فرمود: ای پسر اشیم! خداوند امر ملکش را به سلیمان بن داوود واگذار کرد و فرمود: این است بخشش بی‌شمار ما، پس ببخش یا نگاه‌دار و امر دینش را به محمد(ص) واگذار کرد، پس فرمود: آنچه را رسول به شما داد، بگیریید و آنچه شما را بازایستاند، باز ایستید، همانا خداوند آنچه را به محمد(ص) واگذار نمود، به ائمه از ما نیز واگذار کرد، پس شگفت زده نشو. (نمازی: ۱۴۱۹، ۱۳۸/۶)

سوم. محمد بن سنان می‌گوید: در محضر حضرت جواد بودم و اختلاف‌های میان شیعه را بازگو می‌کردم. حضرت فرمود: ای محمد! خداوند برای همیشه در وحدانیت واحد بوده، سپس خداوند حضرت محمد(ص) و علی(ع) و فاطمه(علیها) را خلق کرد، پس هزار دهر (روزگار) درنگ کرد، سپس تمام اشیا را خلقت کرد و خلقت آنها را نشانشان داد و اداره امورشان را به آنان (پیامبر(ص) و علی(ع) و فاطمه(علیها)) واگذار کرد. پس آنان آنچه را بخواهند حلال و آنچه را بخواهند حرام می‌کنند و هرگز آنچه را جز خدا بخواهد نمی‌خواهند

از آن‌جا که عمده‌ترین دلایل اثبات حق تشریح برای پیامبر و ائمه، این‌گونه روایات است، جا دارد در نقد و بررسی آنها تفصیل بیشتری دهیم. در ابتدا مناسب است به معنای تفویض و کاربرد آن توجه کنیم تا معلوم شود که مراد از تفویض و مشتقات آن در این قبیل روایات چیست. سپس به پاسخ تفصیلی هر دسته از روایات اشاره می‌نماییم و سرانجام مستفاد از این روایات را بررسی می‌کنیم.

معنای تفویض و کاربرد آن در روایات

علامه مجلسی در *بحار الانوار* هفت معنا برای تفویض ذکر نموده که عبارتند از:

تفویض در خلق و رزق و تربیت و میراندن و زنده کردن؛

تفویض به معنای تعیین بعضی از امور مانند زیاد کردن رکعات نماز واجب و

تعیین نماز و روزه مستحب؛

تفویض به معنای واگذاری امور مخلوقات مانند سیاست، تأدیب و تعلیم؛

تفویض به معنای بیان علوم و احکام الهی که به مصلحت می‌دانند و یا سکوت از آنها؛

تفویض به معنای واگذاری و بخشیدن و نبخشیدن امور مادی، از جمله انفال و...؛
تفویض به معنای اختیار داشتن در قضاوت به علم خود و یا ظاهر شریعت؛
تفویض در بیان حقایق و اسرار. (مجلسی: ۱۴۰۳، ۳۲۸/۲۵)

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز تفویض در معانی گوناگونی به کار رفته است که برخی آنها از اقسام غلو، شرک و باطل است. بنابراین، قبول یا رد تفویض به طور مطلق و بدون توجه به معنا و مقصود آن نادرست و نوعی مغالطه است. تفویض خواه در تکوین باشد یا در تشریح، هرگاه به گونه‌ای باشد که برای پیامبر یا امام، نوعی تأثیر استقلالی در عرض خالقیت و ربوبیت تکوینی و تشریحی خداوند اثبات گردد، شرک و باطل است؛ چنان‌که اگر کسی برای ائمه (علیهم السلام) شأن تشریحی مستقل از کتاب خدا و سنت پیامبر قائل شود، هر چند آن را به وحی یا الهام الهی مستند نماید، باطل است؛ چرا که با اصل خاتمیت منافات دارد. اما اگر به معانی مذکور نباشد، مثلاً در تکوین معتقد باشد که خداوند جهان و انسان را به علت وجود انسان‌های کامل که پیامبر اسلام و امامان‌اند، آفریده است و به برکت وجود آنان به مخلوقات رزق و روزی می‌دهد و آنان می‌توانند به اذن و مشیت الهی کارهای خارق العاده انجام دهند، هیچ یک از این موارد یاد شده، از اقسام غلو و شرک و کفر نیست، هر چند اثبات آنها نیازمند دلیل معتبر عقلی و یا شرعی است تا از قسم کذب و افترا در دین نباشد.

امام رضا (علیه السلام) در رد تفویض نادرست در تکوین فرموده است:

کسی که معتقد باشد که خداوند امر آفرینش و رزق را به حجت‌های خود واگذار کرده، قائل به تفویض شده و مشرک است.»

امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تفویض به این معنا که خداوند، امر خلقت و رزق را به ائمه سپرده است، باطل دانسته، ولی اعتقاد تکریم ائمه (علیهم السلام) در زمینه خلقت برآوردن درخواست ایشان از خداوند را برای رزق، درست دانسته است. (همان:

۱۷-۷/۸)

گونه‌های درست تفویض عبارتند از:

تفویض کارها به خداوند بدون انکار نظام اسباب و مسببات یا نادیده گرفتن آنها؛ تفویض تحقق پاره‌ای از حوادث و امور به دعا و درخواست پیامبران و امامان یا صالحان که توسل و شفاعت از این باب است؛

تفویض تشریح به پیامبر(صلی الله علیه و آله) به این معنا که اراده و خواست او، علت اعدادی و زمینه‌ساز تشریح الهی است، ولی مصدر تشریح در حقیقت، اراده خداوند به شمار می‌رود. برای نمونه، پیامبر(صلی الله علیه و آله) اراده می‌نماید که قبله از بیت المقدس به کعبه معظمه تغییر کند، خداوند خواست و اراده او را برآورده سازد و تحویل قبله را تشریح می‌کند. مواردی که به عنوان «فرض النبی» در روایات نامیده شده، از این قبیل است؛

تفویض امر هدایت و رهبری، تعلیم و تربیت مردم به مصلحت‌اندیشی و تدبیر و تصمیم پیامبر و امام؛ زیرا آنان مصالح و مفاسد مردم را به خوبی می‌دانند و جز رضایت خدا و مصلحت مردم چیزی را بر نمی‌گزینند؛

تفویض بیان معارف و احکام دین به تشخیص پیامبر و امام تا متناسب با استعداد افراد و مقتضیات مکان و زمان آنها را بیان نماید؛

تفویض در چگونگی اعطای انفال، خمس و اموال در تملک پیامبر و امام به افراد، بر اساس آنچه مقتضای مصلحت افراد و جامعه است.

اقسام تفویض نادرست عبارت است از:

۱. تفویض افعال اختیاری انسان به او به این معنا که این‌گونه افعال متعلق قضا و قدر الهی نیستند و اراده خداوند در تحقق آنها نقشی ندارد و تنها به اراده و قدرت انسان مستند هستند، چنان‌که قدریه و معتزله به آن معتقد بودند؛

۲. تفویض حلال و حرام افعال به اختیار و اراده و خواست افراد بشر، چنان‌که اباحه‌گرایان گفته‌اند؛

۳. تفویض حلال و حرام به پیامبر یا امام بدون استناد آن به وحی یا الهام؛

۴. تفویض امر خلقت و تدبیر کلی یا جزئی جهان به پیامبر یا امام یا هر موجود

دیگری. (همان: ۳۲۸-۳۵۰)

برای روشن شدن مطلب به روایتی در این مورد از امام باقر (ع) اشاره می‌شود:
حسن بصری نزد امام باقر (ع) آمد و گفت: آمده‌ام تا مطالبی درباره قرآن از شما بپرسم. امام فرمود: آیا تو فقیه اهل بصره نیستی؟ پاسخ داد: این چنین گفته می‌شود.
امام فرمود: آیا در بصره شخصی هست که تو مسائل و احکام را از او دریافت کنی؟
پاسخ داد: خیر! امام فرمود: بنابراین این، همه مردم بصره، مسایل دینشان را از تو می‌گیرند؟
گفت: آری! امام باقر (ع) فرمود: سبحان الله! مسئولیت بزرگی را به گردن گرفته‌ای. از جانب تو سخنی برایم نقل کرده‌اند که نمی‌دانم واقعاً تو آن را گفته‌ای یا بر تو دروغ بسته‌اند. حسن بصری گفت: آن سخن چیست؟ امام فرمود: مردم گمان کرده‌اند که تو معتقدی خداوند امور بندگان را به خود آنان تفویض کرده است! حسن بصری سکوت اختیار کرده و هیچ نمی‌گفت!

امام باقر (ع) برای این که وی را به ریشه اشتباهش متوجه سازد و بنمایاند که عامل اصلی کج فهمی او، ناتوانی در فهم معارف قرآن است، برایش نمونه‌ای روشن آورد و گفت: اگر خداوند در قرآنش به کسی ایمنی داده باشد، آیا به راستی پس از این ایمنی تضمین شده خدا، براو ترسی هست؟ حسن بصری گفت: خیر، ترسی بر او نخواهد بود.
امام باقر (ع) فرمود: اکنون آیه‌ای را برایت می‌خوانم و سخنی با تو دارم. من گمان نمی‌کنم که آن آیه را به گونه صحیح تفسیر کرده باشی و اگر غلط تفسیر کرده‌ای، هم خودت را و هم پیروانت را هلاک کرده‌ای: «و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین» (۱۸/۳۴)

شنیده‌ام که گفته‌ای مراد از سرزمین مبارک و امن، سرزمین مکه است؟ آیا کسانی که برای حج به مکه سفر می‌کنند مورد هجوم راهزنان قرار نمی‌گیرند و در مسیر آن هیچ ترسی ندارند و اموالشان را از دست نمی‌دهند؟ حسن بصری گفت: چرا! امام فرمود: پس چگونه ایمن هستند و امنیت دارند؟ این آیه مثالی است که خداوند درباره

ما اهل بیت رسالت، بیان داشته است. ما سرزمین مبارکیم و سرزمین‌های آشکار «قری ظاهرة» نمایندگان و فقهای پیرو ما هستند که میان ما و شیعیانمان قرار دارند و مطالب ما را به آنان می‌رسانند. «قدرنا فیها السیر» مثالی است از حرکت و کاوش علمی. «سیروا فیها لیلی و ایاما» مثالی است از تهییج مردم برای کسب دانش در زمینه حلال و حرام و واجبات و احکام از اهل بیت (ع). هر گاه مردم از این طریق معارف دین را دریافت کنند، ایمن از شک و گمراهی‌اند... ای حسن بصری! اگر به تو بگویم جاهل اهل بصره‌ای! سخنی به گزاف نگفته‌ام، از اعتقاد به تفویض، اجتناب کن؛ زیرا خداوند به دلیل ضعف و سستی، تمام کارخلاق را به ایشان وا نهاده و از سوی دیگر، ایشان را به ناروا بر گناهان مجبور نساخته است. (طبرسی: ۱۳۸۶، ۳۲۷) نظیر چنین مباحثه‌ای از امام باقر(ع) با قتاده بن دعامة نیز نقل شده است.

با توجه به معانی درست و نادرست تفویض، می‌توان درباره روایات تفویض به درستی داوری کرد. روایاتی که تفویض را شرک و مفوضه را مشرک دانسته و آن را تخطئه کرده‌اند، به اقسام نادرست تفویض ناظر هستند و روایاتی که تفویض را برای پیامبر یا امام اثبات کرده‌اند، به معانی درست تفویض ناظرند.

متکلمان امامیه درباره معانی درست و نادرست تفویض اختلافی ندارند؛ همه آنان معانی نادرست تفویض را مردود دانسته و معانی درست آن را پذیرفته‌اند. شیخ صدوق آن‌جا که غلات و مفوضه را کافر و مشرک دانسته، از کسانی یاد کرده است که مرگ یا شهادت ائمه را انکار می‌کردند و می‌گفتند آنان زنده‌اند و امر آنها بر مردم مشتبه شده و یا معتقد بودند که خداوند، امر خلقت و رزق را بر پیامبر و ائمه تفویض کرده است. آنان تصریح کرده‌اند که خداوند، امر دین خود را به پیامبر تفویض نموده و فرموده است: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (۷/۵۹) و این امر را به امامان(علیهم السلام) هم تفویض نموده است که مقصود از تفویض به قرینه آیه‌ای که به آن استناد کرده است، تفویض در بیان شریعت برای مردم، متناسب با شرایط و

مقتضیات است.

علامه طباطبایی در این زمینه مقصود از تفویض را در روایات رسیده، امضای حق تعالی بر تشریح پیامبر اکرم(ص) می داند و اطاعت از وی را برای مقام ولایت پیامبر(ص) بر امت یاد می کند و این بدان معنا نیست که خداوند هرگونه دخالت را از خود سلب نموده و به گونه کامل آن را به پیامبرش در بست واگذار کرده باشد.

نقد روایات دسته اول و دوم

ضمن قبول این مطلب که در سند این روایات جای تردید و خدشه نیست، این قبیل روایات هم نمی تواند حق تشریح را اثبات نماید؛ زیرا:

۱. مانند روایت نخست، عمل پیامبر تحقیقاً در حد پیشنهادی به مقام ربوبی است که با امضا و پذیرش خداوند جنبه حکم الهی گرفته است. این مطلب را از عبارت «فاجاز الله» که مکرر آمده، می توان استفاده کرد.

۲. شاید پیامبر خدا مطلبی را پیش تر بر اساس چیزی مانند الهام و... ادراک نموده و آن گاه به این شکل بیان نموده، یعنی مفاد اینها را به طریق حدیث قدسی از خداوند گرفته است.

۳. ظاهر این قبیل روایات در تعارض با این گونه آیات قرآن است: «وما ینطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی» (۵۳/۴) که طبق مفاد و اطلاق این آیه تمامی آنچه پیامبر می گوید از جانب خداوند است.

نقد روایات دسته سوم

در مورد روایاتی که سخن از فرض و سنت شده، چند نکته باید مورد توجه قرار بگیرد: جست و جوی رایانه ای درباره اصطلاح «فرض النبی» به جایی ره نمی برد گویا دانش مندان این اصطلاح را بر اساس استنباط خود از روایات ارائه کرده اند. برای مثال، در کتاب مستدرک سفینه البحار این گونه آمده:

من موارد التفویض الی الرسول (ص) المستفاد من روایات الکافی و

البصائر و غیرهما، منها عدد رکعات الصلوة عشر منها فرض الله تعالی و سبع فرض النبی (ص) و الفرق بین الفرضیین سقوط ست رکعات من فرض النبی فی السفر دون فرض الله ... (نمازی: ۱۴۱۹، ۳۳۲/۸)

در کتب فقهی هم این اصطلاح به چشم می خورد .

بر فرض که چنین اصطلاحی در متن روایات هم باشد، نمی تواند حق تشریح را برای پیامبر و امامان نشان دهد؛ زیرا هر تقسیمی بر اساس احکامی که بر آن بار می شود، اهمیت دارد. به عبارت دیگر، هنگامی که سخن از ترتب آثار و احکام بر شقوق و اجزای یک کل است، به جهت سهولت در بیان تقسیم بندی هایی به کار برده می شود، مثل آن که گفته می شود زیاده و نقصان ارکان نماز موجب بطلان آن است که به کار بردن «ارکان» در مقابل «واجبات نماز» نشان دهنده ویژگی در احکام مترتب بر آنهاست. حتی بر فرض قبول و پذیرفتن آن که اجزائی از عبادات را پیامبر جعل کرده است، از کجا معلوم پیامبر آنها را از پیش خود جعل کرده باشد؟ این احتمال هست که پیامبر آنها را بر اساس الهام (از طریق حدیث قدسی) دریافت کرده و به دیگران اعلام فرموده است. از نظر فقهای شیعی هیچ موضوعی یافت نمی شود، مگر این که از سوی خداوند، حکم آن بیان شده است. در نتیجه، از نظر مکتب اهل بیت فراغ قانونی معنا ندارد. بنابراین، موضوعی برای تشریح باقی نمی ماند و به آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلاماً دیناً» استدلال فرموده اند.

جمع بندی آیات و روایات

هم چنان که در بحث از آیات روشن گردید، آیات هیچ گونه دلالتی بر تشریح به معنای جعل احکام شرعی به نحو مستقل برای پیامبر و امامان ندارد .

در مورد روایات گر چه صحت سند بسیاری از آنها پذیرفتنی است، دلالت آنها بر

امر حق تشریح برای پیامبر و امامان پذیرفتنی نیست؛ زیرا علاوه بر ایرادهای قبلی می توان گفت :

۱. مضمون این روایات در تعارض با آیات و روایاتی است که بنا بر آنها هیچ موضوعی یافت نمی‌شود مگر آن‌که از سوی خداوند حکم آن بیان شده است. از جمله عمر بن قیس از امام باقر(ع) نقل می‌کند که شنیدم آن حضرت می فرمود: خداوند هیچ چیزی را که مورد نیاز است رها نکرده، مگر اینکه حکم آن را در کتاب نازل کرده و برای رسول خدا آن را بیان فرموده است و برای هر چیز اندازه‌ای معین و برای آن برهانی قرارداده که بر آن دلالت کند و برای تعدادی از آن نیز اندازه و حدی قرار داده است.
۲. در بیان ائمه بارها آمده که در بیان احکام آن را مستند به پدران خود و سرانجام به پیامبر نسبت می دادند و اگر این مطلب واقعیت داشت که آنان مطالبی را از سوی خود می‌گویند، قطعاً با واکنش و عکس العمل معاندان مواجه می‌شدند. در حالی که با همه دشمنی‌ها با آل رسول، هرگز آنان را متهم به «دین سازی و جعل احکام» نکرده‌اند.
۳. عمده انتقادهای اهل بیت از فقهای مذاهب دیگر، آن بوده که آنان حکم الله را نفهمیده و آن چه می‌گویند از خودشان است. برای مثال، با وجود انتقاد شدید امامان از قیاس و سایر ارزش‌های فقهای اهل سنت، آنان چگونه می‌توانستند بیان احکام فقهی از جانب خود را بدون استناد به قرآن و پیامبر، به عنوان احکام الهی بازگو نمایند؟
۴. همین که در طول تاریخ حیات ائمه (ع) هیچ گونه حکم کلی الهی صادر نشده، نشان می‌دهد که تفویض به معنای جعل و تشریح احکام را قبول نداشته‌اند.
۵. با قرآینی که در این روایات هست، می‌توان به سهولت فهمید که مراد آنان بیان مطالبی بر طبق قواعد است و نیازی به حمل روایات مذکور به معنای ناپذیرفتنی نیست.
۶. برخی از بزرگان معاصر پاسخ‌های مفصلی در این مورد ارائه داده‌اند.^۱
۷. پر واضح است که احکام حکومتی پیامبر و امیرالمؤمنین و فقهای که منصب

۱. جهت آگاهی، بیشتر، نک: بازشناسی احکام صادره معصومین، رحمانی.

ولایت و زعامت جامعه را می‌یابند و نیز فتاوی‌ای فقها و احکام صادره از آنان در مقاطع خاص، هرگز عنوان تشریح را نداشته و تخصصاً از بحث خارج است؛ زیرا شرط استمرار در همه زمان‌ها و شمول برای همه انسان‌ها را ندارد.

۸. بر اساس این تحقیق، کاربرد وسیع واژه شارع در کتب فقه و اصول، به معنای خداوند می‌تواند باشد و شامل پیامبر و ائمه نمی‌شود.

منابع

۱. قرآن مجید
۲. آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ج ۱.
۳. ابن منظور الافریقی المصری، ابی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۷.
۴. انصاری، مرتضی، مکاسب، تبریز، اطلاعات، طاهر خوشنویس، ۱۳۷۵ قمری.
۵. بروجردی، سید حسین، نهاییه الاصول، ج ۱، ۱۴۱۲.
۶. حسینی مراغه‌ای، میرعبدالفتاح، العناوین الفقہیہ، موسسه نشر اسلامی تابع جامعه مدرسین، چاپ اول ۱۴۱۷.
۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفری، مبسوط در ترمینولوژی حقوق،
۸. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت، اسراء، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۹. رحمانی، محمد، بازشناسی احکام صادره از معصومین، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۰. السیوری الحلّی، مقداد بن عبدالله، (فاضل مقداد)، *نضد القواعد الفقہیہ*، مرعشی نجفی، ۱۴۰۳، محقق سید عبداللطیف کوه کمری
۱۱. صبحی صالح، نهج البلاغه،
۱۲. عاملی، حر، وسایل الشیعه، موسسه آل البیت، چاپ دوم، ج ۵، ۱۴۱۴.

۱۳. عاملی مکی، ابی عبدالله محمد بن مکی (شهید اول)، *القواعد و الفوائد*، قم، مفید، تحقیق سید عبدالهادی حکیم،
۱۴. طبرسی، ابی منصور احمد بن علی بن ابیطالب، *الاحتجاج*، نجف اشرف، نعمان، ۱۳۸۶.
۱۵. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین، الثقافه الاسلامی*، چاپ دوم، ج ۳، ۱۴۰۸.
۱۶. طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، ج ۷ و ۹، ۱۳۹۴.
۱۷. طوسی، شیخ، *مبسوط*، مکتب مرتضوی، تحقیق محمد باقر بهبودی، ۱۳۸۷.
۱۸. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، *اصول فقه شیعیه*، قدس قم، چاپ اول، ۶ جلدی.
۱۹. کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب ابن اسحاق، *کافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه آخوندی، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، موسسه وفا، چاپ دوم، ج ۱۷ و ۲۵، ۱۴۰۳.
۲۱. موسوی خمینی، روح الله *الرسائل*، قم، چاپخانه مهر، ۱۳۸۵.
۲۲. _____، *اجتهاد و تقلید*، در مجموعه الرسائل، قم، چاپخانه مهر، ۱۳۸۵.
۲۳. نجفی خوانساری، موسی ابن محمد، *منیه الطالب فی شرح المکاسب*، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۱۸.
۲۴. نمازی، علی، *مستدرک السفینه البحار*، قم، جامعه مدرسین، ج ۶ و ۸، ۱۴۱۹.
۲۵. سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۱۶.
۲۶. مامقانی، رساله هدایه الانام فی حکم اموال الامام.